

خصائص سبک شناسی در دانشنامه علائی (الهیات و منطق) ابن سینا

فاطمه بستان شیرین

نثر دوره سامانی ساده و روان و خالی از هر گونه تکلف و تصنع است. تمام خصائص نثر ساده ابتدایی برای بیان مقصود بکار می رود در نثر این عهد دیده می شود ... در کتب پارسی این دوره لغات تازی اندکست ... در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم تکرار روابط و افعال و ترکیبات و گاه جمل بی هیچ قید و بندی متداول بوده است... چون نثر این عهد مصنوع و فنی نبوده طبعاً آوردن اصطلاحات علمی و اشعار و امثال عرب در غیر مورد خود معمول نبوده است.^۱

شیخ الرئيس شرف الملک ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا از مردم بخارا (۳۷۰ - ۴۲۷) که در همه علوم عصری خود بویژه در طب و حکمت سرآمد زمانه بل شمع جهان گردید، مقالات و رسالاتی به وی نسبت داده اند که هیچ کدام مسلم نیست که به قلم او نوشته شده باشد مگر دانشنامه علائی و قراضه طبیعیات و رساله نبض که شاید بتوان این سه کتاب را به بوعلی منسوب دانست.^۲

کتب و نسخ قدیمی زمان ابن سینا دارای خصائص نحوی و صرفی و لغوی مخصوص به خود هستند. از خصائص بارز نثر فارسی عهد سامانی در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم این است که در نثر آن زمان همه جا قیود ظرف «اندر» به جای «در» به کار رفته است، به کار بردن لغات و ترکیبات قدیم، مثل تنگدل ... ، به کار بردن ضمیر «وی» یا «او» برای غیر ذوی الارواح، آوردن باء تأکید بر سر فعل های ماضی و مصادر، مثل بنهادم، بدیدم، بگرفت.^۳

به طور اجمال می توان گفت که در کتاب دانشنامه علائی قسمت الهیات و منطق خصایص

^۱. تاریخ ادبیات صفا، ج ۱، ص ۶۰۷ - ۶۰۹

^۲. سبک شناسی بهار، ج ۲، ص ۵۳

^۳. نقل به اختصار از سبک شناسی بهار، ج ۲، ص ۵۸ و ۵۹

۱- به کار بردن لغات کهنه، نادر و مهجور در جملات. مثل:

- «سپستر» به معنی «پس از این» م^۱ / صفحه ۷ سطر ۶

- پیشینگان به معنی قدما و پیشینیان م / ۶/۲

- «سخته نبود» به معنی «سنجیده نباشد» م / ۱۰ / ۵

فردوسی گوید:

خرد را و جان را همی سنجد او در اندیشه سخته کی گنجد او

ناصر خسرو گوید:

جز سخته و پیموده مخر چیز که نیکوست کردن ستد و داد به پیمانہ و

میزان

۲- آوردن حرف «ب» در اول فعل ماضی، ماضی مستمر و مضارع التزامی.

^۴. حرف «م» نشانه اختصاری کتاب منطق است.

- چون بشایست حقیقت آن دانستن م / ۳ / ۴ -
- دو وصف باید که بیود سخت، تا مردم بیود م / ۱۸ / ۲ -
- ۳- به کار بردن افعال استمراری. مثل:
- اندازه مقولات همی افتد الف^۱ / ۱۱۲ / ۸ -
- وصف آنگاه همی آید م / ۱۸ / ۴ -
- رودکی گوید:
- بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی
- فردوسی می فرماید:
- همی زرد گردد گل کامکار همی پرنیان گردد از رنج خار
- نیز فردوسی دارد:
- بپرید سیمرخ و بر شد به ابر همی حلقه زد بر سر مرد گبر
- ۴- به کار بردن کلمه «چند» به معنی «برابر و هم اندازه». مثل:
- که هر یک چند وی بودند م / ۸ / ۶ -
- ۵- به کار بردن ضمیر «وی» یا «او» برای غیر ذوی العقول. مثل:
- علم منطقی - که وی علم ترازوست - م / ۲ / ۷ -
- تا از آفتاب خطی راست بیاید و بسر وی بگذرد الف / ۲۱ / ۱ -
- منوچهری دامغانی گوید:
- ببرم این درشتناک بادیه که گم شود خرد در انتهای او
- ۶- استعمال فعل «شدن» به معنی «رفتن». مثل:
- یکی ممکن بشود و ممکن بخود هرگز نشود الف / ۲۶۶ / ۲ -
- مولانا می فرماید:
- اول از بهر دوم باشد چنان که شدن بر پایه های نردبان
- خاقانی می گوید:
- بی دم مردمی خطاست در پی مردم شدن بی کف جم احمقی است
- خاتم جم داشتن
- ۷- استعمال کلمه «بیش» به معنی «دیگر». مثل:
- و چون چهار یا پنج یا شش شد بیش حاجت نیاید الف / ۴۴ / ۵ -

۱. حرف «الف» نشانه اختصاری کتاب الهیات است.

- در تاریخ بیهقی آمده است:
- فرمود تا آن حصار با زمین پست کردند تا بیش هیچ مفسدی آنجا مأوی نسازد.
منوچهری دامغانی:
- گفت صبر نمانده است درین فرقت بیش رفت سوی رز، با تاختنی و خبیبی
- ۸- عدم رعایت مطابقت بین موصوف و صفت. مثل:
- خاصیت قضیه حملی آن بود م/۳۵/۴
- ۹- اجتماع حرف «از» و «را» در مفعول بواسطه. مثل:
- و صورت جوهر بود نه عرض ازین قبل را و چرا جوهر نبود الف/۱۰/۸
- و وی خبر ندارد از سببی عارض را الف/۱۰۸/۲
- ۱۰- استعمال کلمه «گمان» به معنی «شک». مثل:
- گمان نیست که صورت جسم نه این سه اندازه است الف/۱۵/۱
- فخرالدین اسعد گرگانی می گوید:
- خبر هرگز نه مانند عیانست یقین دل نه همتای گمان است
- عنصری می گوید:
- هر کرار رهبری کلاغ کند بی گمان دل بدخمه داغ کند
- سعدی:
- هر که عیب دگران پیش تو آورد و شمرد بی گمان عیب تو پیش دگران خواهد برد
- ۱۱- به کار بردن کلمه «رویاری» به معنی «مقابله و مواجهه». مثل:
- جزوی دیگر از «د» به «ج» خواهد شدن تا رویاری بوند الف/۱۸/۱۲
- چنانچه حنظله بادغیسی گوید:
- مهتری گر به کام شیر درست شو خطر کن ز کام شیر بجوی
- یا بزرگی و چاه و نعمت و ناز یا چو مردانت مرگ رویاری
- ۱۲- به کار بردن مفعول مطلق. مثل:
- و اگر نقصی را اندر بیابد اندر یافتنی تمام، بخود دردمند بود؛ الف/۱۱۷/۹
- سعدی می فرماید:
- نگه کرد رنجیده در من فقیه نگره کردن عاقل اندر سفیه

منوچهری می گوید:

فرود آورد بدرگاه وزیرم فرود آوردن اعشی بیاهل

۱۳- جمع آوردن فعل با فاعل مصدر به ادات «هر». مثل:

پس هر معلولی به واجب الوجود در رسند الف/۷/۸۲

۱۴- استعمال «چنان چون» در تشبیه. مثل:

نه چنان چون چهاپی که وی خود حاصل شمار است الف/۸/۴۴

و نه چنان چون سپیدی بر برف و بر کافور که یکی را بیش از دیگر نیست

الف/۳۸/۳

۱۵- به کار بردن «هر» در معنی «همه». مثل:

که هر چیزها - که یک چیز بوند م/۲/۱۱۲

که هر چیزها که برابر بوند م/۵/۱۴۴

۱۶- به کار بردن کلمه «آنرا» به معنی «برای آن» مثل:

و این عکس آنرا درست است که در پیش گفته بودیم الف/۱/۱۱۳

۱۷- تطبیق عدد و معدود در کلمات عربی مثل:

که اندر ده مقولات همی افتد الف/۱۲/۸۲

چهار طبایع یک سپس دیگر نیند الف/۸/۱۱۲

ناصرخسرو گوید:

چرخ گردنده و اجرام و چهار ارکان کان جانست، چنین باشد جان را کان

۱۸- به کار بردن کلمه «دوم» به معنی «دیگر» در جای جای کتاب. مثل:

یکی ذاتی و دوم عرضی م/۴/۱۷

هر کدام که باشد نتیجه آورد نقیض دوم را م/۱/۸۲

۱۹- استعمال ادات مفعولی «مر» بر سر مفعول صریح. مثل:

که هستی مر مردم را م/۴/۱۶

زاغ حالیت مر سیاهی را م/۳/۲۳

یکی مر دیگر را نقیض بوند م/۸/۵۳

مولوی گوید:

گفت او این را اگر سقفی بدی پهلوی من مر ترا مسکن شدی

رودکی می گوید:

پسند باشد مرخواجه را پس از ده سال
درویش

۲۰- به کار بردن فعل مفرد برای کلمه «مردم». مثل:

گوئی مردم جنبنده است م/۶/۳۹

هیچ مردم جاودانه نیست م/۷/۴۰

خاقانی گوید:

مرا گوئی چرا بالا نیایی
که از بالا رسد مردم به بالا

نیز رودکی دارد:

خدای عرش جهان را چنین نهاد نهاد
که گاه مردم از او شاد و گه بود ناشاد

۲۱- جمع بستن کلمات عربی با علامت جمع فارسی. مثل:

اندر علمها بکار نیاید م/۵/۴۳

منوچهری گوید:

بیابان درنورد و کوه بگزار
منازلها بکوب و راه بگسل

تعبیر «سبک شناسی» برای ادبیات منظوم و منثور از آن زمان رایج و متداول گشت که مرحوم محمد تقی بهار (ملک الشعرا) سه جلد کتاب خود را به این نام نامید و در آن خصایص سبکی و ویژگیهای ادب فارسی را در دورانهای مختلف مورد بررسی و تحقیق قرار داد.

این یک امر بدیهی است که شاعران و نویسندگان فارسی زبان در ادوار مختلف تحت تأثیر حوادث و وقایع تاریخی و اجتماعی و دینی قرار می‌گیرند و بر پایه آن سبک و روش آنان تغییر می‌کند مثلاً در دوره‌های نخستین ادب فارسی که دوره انتقال از زبان پهلوی به زبان دری بود کلمات و واژه‌های پهلوی و یا کلماتی که حالت میانین پهلوی و دری را دارند به کار برده می‌شد، در دورانهای بعد که مطالعات اسلامی در

مدارس رایج گشت و قرآن و حدیث تدریس می‌شد واژه‌ها و تعبیرات قرآنی و مضامین امثال و اشعار عرب به چشم می‌خورد.

در دورانی که نویسندگان فارسی بر اثر تقلید از ادب عربی توجه به نثر مصنوع و متکلف پیدا کردند سجع و صنایع لفظی و معنوی در آثارشان دیده می‌شود همچون مقامات حمیدی که قابل مقایسه با مقامات حریری است. ارتباط با اقوام بیگانه کلمات غیر فارسی را وارد زبان فارسی کرده است مثلاً نثر جهانگشای جوینی توأم با واژه‌های ترکی مغولی است از این روی دانشمندی که به تصحیح متنی می‌پردازند بر خود لازم می‌دانند که در مقدمه کتاب اشاره به خصایص لغوی و صرفی و نحوی آن کتاب بکنند و این امر راه را برای دانش پژوهان هموار می‌سازد که هویت ادبی کتابی را مشخص سازند.

اکنون ما کتابی را در پیش داریم که مربوط به قرن سوم و اوایل قرن چهارم هجری است، نویسنده آن که تسلط به علوم زمان خود داشت، کوشش کرد مفاهیم علمی را به زبان فارسی برای همزبانان خود بازگو کند و قلم بطلان بر این تفکر که زبان فارسی را یارای بیان مفاهیم علمی نیست، بکشد و از جهتی دیگر نویسنده که در دوران شکل‌گیری زبان دری می‌زیسته کوشش می‌کند لغات و تعبیراتی را که از دوره پیش از اسلام باقی مانده در نوشته‌های خود بیاورد و حتی الامکان قواعد صرفی و نحوی کهن را به فارسی دری منتقل سازد.

کتاب دانشنامه‌ علائی اثر ابن سینا نمونه‌ای بارز و کامل از نثر دوره سامانی است که خصایص و ممیزات و ویژگیهای خود را دارد و نویسنده در این مقاله قصد آن دارد که اشاره به برخی از این خصایص بکند از این روی نخست شمه‌ای به معرفی نثر آن دوره می‌پردازد و سپس این خصایص و ویژگیهای ادبی را بیان میدارد.

نثر دوره سامانی ساده و روان و خالی از هر گونه تکلف و تصنع است. تمام خصائص نثر ساده ابتدایی برای بیان مقصود بکار می‌رود در نثر این عهد دیده می‌شود ... در کتب پارسی این دوره لغات تازی اندکست ... در قرن چهارم و اوایل قرن پنجم تکرار روابط و افعال و ترکیبات و گاه جمل بی هیچ قید و بندی متداول بوده

است... چون نثر این عهد مصنوع و فنی نبوده طبعاً آوردن اصطلاحات علمی و اشعار و امثال عرب در غیر مورد خود معمول نبوده است.^۱

شیخ رئیس شرف الملک ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا از مردم بخارا (۳۷۰ - ۴۲۷) که در همه علوم عصری خود بویژه در طب و حکمت سرآمد زمانه بل شمع جهان گردید، مقالات و رسالاتی به وی نسبت داده اند که هیچ کدام مسلم نیست که به قلم او نوشته شده باشد مگر دانشنامه علائی و قراضه طبیعیات و رساله نبض که شاید بتوان این سه کتاب را به بوعلی منسوب دانست.^۲

کتاب و نسخ قدیمی زمان ابن سینا دارای خصائص نحوی و صرفی و لغوی مخصوص به خود هستند. از خصائص بارز نثر فارسی عهد سامانی در اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم این است که در نثر آن زمان همه جا قیود ظرف «اندر» به جای «در» به کار رفته است، به کار بردن لغات و ترکیبات قدیم، مثل تنگدل ... ، به کار بردن ضمیر «وی» یا «او» برای غیر ذوی الارواح، آوردن باء تأکید بر سر فعل های ماضی و مصادر، مثل بنهادم، بدیدم، بگرفت.^۳

به طور اجمال می توان گفت که در کتاب دانشنامه علائی قسمت الهیات و منطق خصایص

* به کار بردن لغات کهنه، نادر و مهجور در جملات. مثل:

- «سپستر» به معنی «پس از این» م / ۴ / صفحه ۷ سطر ۶ - م / ۱/۱۷
- پیشینگان به معنی قدما و پیشینیان م / ۶/۲
- «سخته نبود» به معنی «سنجیده نباشد» م / ۱۰ / ۵

فردوسی گوید:

چو بازارگان را درم سخته شد
خرد را و جان را همی سنجد او

فرستاده از کار پردخته شد
در اندیشه سخته کی گنجد او

ناصر خسرو گوید:

^۱. تاریخ ادبیات صفا، ج ۱، ص ۶۰۷ - ۶۰۹

^۲. سبک شناسی بهار، ج ۲، ص ۵۳

^۱. نقل به اختصار از سبک شناسی بهار، ج ۲، ص ۵۸ و ۵۹

^۲. حرف «م» نشانه اختصاری کتاب منطق است.

جز سخته و پیموده مخر چیز که نیکوست کردن ستم و داد به پیمانہ و میزان

اسدی:

همه راه خاقان بیردخته بود همه جای نزل و علف سخته بود

نظامی گوید:

دست کیوان شده ترازو سنج سخته از خاک تا به کیوان و گنج ،

«نگوارد» به معنی «نسازد»

هر کرا طعام نگوارد، معده ویرا آفتی رسیده باشد م / ۳۶ / ۵

خاقانی گوید:

خوناب جگر خورد چه سود است چون غصه دل نمی گوارد

رودکی:

بی شک نهنگ دارد دل را همی خشاید ترسم که ناگوارد کاویدن نه خرد خاید

* آوردن حرف «ب» در اول فعل ماضی، ماضی مستمر و مضارع التزامی.

چون بشایست حقیقت آن دانستن م / ۳ / ۴

چنان که بگروی م / ۵ / ۶

دو وصف باید که بیود سخت، تا مردم بیود م / ۱۸ / ۲

بوی بگرویم م / ۶ / ۵

فردوسی گوید:

ببستند آذین به بیراه و راه بجایی که بگذشت شاه و سپاه

سوزنی:

از محمد نام و خلق خوش بتو میراث ماند گر شب بماندی بتو پیغمبری

ترجمه تاریخ طبری:

- چون یک زمان بیود سلمه فراز رسید با اسب و سلاح کافران.

جهانگشای جوینی:

بمردیم تا ز بوالعجبی بندیدیم صبح نیم شبان

* به کار بردن افعال استمراری. مثل :

- اندازه مقولات همی افتد الف^۱ / ۱۱۲ / ۸

- وصف آنگاه همی آید م / ۱۸ / ۴

رودکی گوید:

بوی جوی مولیان آید همی
دریا دو چشم و بر دل آتش همی فزاید
فردوسی می فرماید:

همی زرد گردد گل کامکار
همی پرنیان گردد از رنج خار

نیز فردوسی دارد:

بپرید سیمرخ و بر شد به ابر
همی حلقه زد بر سر مرد گبر

* به کار بردن کلمه «چند» به معنی «برابر و هم اندازه». مثل:

- که هر یک چند وی بودند م / ۶ / ۸

* به کار بردن کلمه «چندی» به معنی «مقدار و کمیت». مثل:

- نخستین فصل اندر چندی علمهای حکمت الف / ۱ / ۵

- که وی چندی بود یا اندر حرکت افتاده بود الف / ۷ / ۳

التفهیم لاوائل صناعه التنجیم:

هندسه چیست؟ دانستن اندازه ها (چندی) یک از دیگر.

^۱. حرف «الف» نشانه اختصاری کتاب الهیات است.

* استعمال کلمه «خود» برای تأکید به معنی «البته». مثل:

- اگر بجهت بودن نیز پیوند نبود خود هیچ پیوند نبود الف / ۷۱ / ۳

* به کار بردن ضمیر «وی» یا «او» برای غیر ذوی العقول. مثل:

- علم منطوق - که وی علم ترازوست - م / ۲ / ۷

- اتفاق مردم بر وی بود م / ۷ / ۴

- تا از آفتاب خطی راست بیاید و بسر وی بگذرد الف / ۲۱ / ۱

بیهقی گوید:

- مالی عظیم از وی (مراد شهر بنارس) ... و چند پیل حاصل گشت.

- بازگشت بدانکه مواضعه نیسید برسم و درو شرایط شغل خویش در خواهد.

منوچهری دامغانی گوید:

ببرم این درشتناک بادیه که گم شود خرد در انتهای او

جهانکشای جوینی:

در وصف سمرقند گوید: « هوای او به اعتدال بود ... »

سیر انباشتن ممر او باز نتوان داشت

* استعمال فعل «شدن» به معنی «رفتن». مثل:

- یکی ممکن بشود و ممکن بخود هرگز نشود الف / ۶۶ / ۲

- اگر این سخن از قضیتی بشد م / ۴۷ / ۷

- و چون سبب بشد نشاید که این چیز که وی سبب وی است موجود بود. الف / ۷۰ / ۶

مولانا می فرماید:

اول از بهر دوم باشد چنان که شدن بر پایه های نردبان

خاقانی می گوید:

بی دم مردمی خطاست در پی مردم شدن بی کف جم احمق است خاتم جم داشتن

* به کار بردن کلمه «دروگر(نچار)» به معنی «بنا». مثل:

- اگر صورت غایت اندر نفس درودگر نبستی وی درودگر نشدی

الف / ۵۴ / ۱۰

- و آن سپس درودگر و خانه گر موجود نیست الف / ۱۳/۶۹
- چنانکه علم درودگر بصورت خانه که خود اندیشیده بود الف / ۵/۸۶
- * استعمال کلمه «بیش» به معنی «دیگر». مثل:
- و چون چهار یا پنج یا شش شد بیش حاجت نیاید الف / ۵/۴۴
- در تاریخ بیهقی آمده است:
- فرمود تا آن حصار با زمین پست کردند تا بیش هیچ مفسدی آنجا مأوی نسازد.
- منوچهری دامغانی:
- گفت کم صبر نمانده است درین فرقت بیش رفت سوی رز، با تاختی و خبی
- * عدم رعایت مطابقت بین موصوف و صفت. مثل:
- خاصیت قضیه حملی آن بود م / ۴/۳۵
- حال قضیتهاء حملی م / ۱/۳۵
- ناصرخسرو گوید:
- حرارتهای جهلی را حکیمان ز قول و فعل گفتستند ریوند
- * اجتماع حرف «از» و «را» در مفعول بواسطه. مثل:
- و صورت جوهر بود نه عرض ازین قبل را و چرا جوهر نبود
- الف / ۸/۱۰
- و وی خیر ندارد از سببی عارض را الف / ۲/۱۰۸
- * استعمال کلمه «گمان» به معنی «شک». مثل:
- گمان نیست که صورت جسم نه این سه اندازه است الف / ۱/۱۵
- فخرالدین اسعد گرگانی می گوید:
- خبر هرگز نه مانند عیانست یقین دل نه همتای گمان است
- عنصری می گوید:
- هر کرار رهبری کلاغ کند بی گمان دل بدخمه داغ کند
- سعدی:
- هر که عیب دگران پیش تو آورد و شمرد بی گمان عیب تو پیش دگران خواهد برد
- * به کار بردن کلمه «رویاری» به معنی «مقابله و مواجهه». مثل:

- جزوی دیگر از «د» به «ج» خواهد شدن تا رویاروی بوند الف /
۱۲/۱۸
چنانچه حنظله بادغیسی گوید:
- مهتری گر به کام شیر درست شو خطر کن ز کام شیر بجوی
یا بزرگی و چاه و نعمت و ناز یا چو مردانت مرگ رویاروی
- نظامی می گوید:**
- خوبیش از بهار زیباروی خانه و باغ برده رویاروی
* به کار بردن مفعول مطلق. مثل:
- و همیشه و را نگران دارد نگرستنی عقلی بواجب الوجود که خیر
محض است الف / ۱۴۸ / ۹
- و اگر نقصی را اندر بیابد اندر یافتنی تمام، بخود دردمند بود؛
الف / ۱۱۷ / ۹
- سعدی می فرماید:**
- نگه کرد رنجیده در من فقیه نگه کردن عاقل اندر سفیه
- منوچهری می گوید:**
- فرود آورد بدرگاه وزیرم فرود آوردن اعشی بیاهل
- بیهقی گوید:**
- بر تخت برنشست و بار داد بار دادنی سخت بشکوه.
- باید که از پادشاه و لشکر بترسند ترسیدنی تمام.
- التفهیم لاوائل صناعه التنجیم:**
بخشیده است بخشیدنی راست
* جمع آوردن فعل با فاعل مصدر به ادات «هر». مثل:
- پس هر معلولی به واجب الوجود در رسند الف / ۸۲ / ۷
- جهانگشای جوینی :**
- هر امیر استکثار اطلاق مواجب را بنام گویند چندین مرد دارند
* به کار بردن حرف «به» به معنی «با». مثل:
- که آنچه بودنش به نابودن یکسان بود الف / ۵۵ / ۵
- عنصری گوید:**

- قانع بنشین و هر چه داری بپسند
خواجهگی و بندگی به هم نتوان کرد
- * استعمال «چنان چون» در تشبیه. مثل:
- نه چنان چون چهری که وی خود حاصل شمار است الف/۴۴
۸/
- پس قوت حیوان چون بارادت مقرون شود چنان چون قوت پیشین
شود الف/۶۴/۲
- و نه چنان چون سپیدی بر برف و بر کافور که یکی را بیش از دیگر
نیست الف/۳۸/۳
- رودکی گوید:**
- ز باریدن چنانچون از کمان تیر
تو آن ابری که ناساید شب و روز
- فردوسی می گوید:**
- چنانچون بود مردم نیم مست
همی تاخت بهرام خستی به دست
- چنانچون بود مردم جنگجوی
سپهد سوی کاخ بنهاد روی
- منوچهری گوید:**
- چنانچون برگ گل بارد بگلشن
فرو بارید بارانی ز گردون

- * به کار بردن «هر» در معنی «همه». مثل:
- که هر چیزها - که یک چیز بوند م / ۱۱۲ / ۲
- که هر چیزها که برابر بوند م / ۱۴۴ / ۵
- * به کار بردن کلمه «آنها» به معنی «برای آن» مثل:
- و این عکس آنها درست است که در پیش گفته بودیم الف / ۱۱۳ / ۱
- * تطبیق عدد و معدود در کلمات عربی مثل:
- که اندر ده مقولات همی افتد الف / ۸۲ / ۱۲
- چهار طبایع یک سپس دیگر نیند الف / ۱۱۲ / ۸
- ناصر خسرو گوید:**
- چرخ گردنده و اجرام و چهار ارکان کان جانست، چنین باشد جان را کان
- * به کار بردن کلمه «دوم» به معنی «دیگر» در جای جای کتاب. مثل:
- یکی ذاتی و دوم عرضی م / ۱۷ / ۴
- هر کدام که باشد نتیجه آورد نقیض دوم را م / ۸۲ / ۱
- ناصر خسرو گوید:**
- در عالم دوم که بود کارگاهشان ویران کنندگان بنا و بناگرد
- خاقانی می گوید:**
- باز چون بد سد خلق افتد کار زر بر سفله خدای دوم است
- سعدی می گوید:**
- نه در مردی او را نه در مردمی دوم در جهان کس شنید آدمی
- * به کار بردن فعل «بایند» در موارد بسیار که سوم شخص جمع استعمال شده است. مثل:
- ولا محاله ایشان بایند که موجود بوند الف / ۳۵ / ۲
- * استعمال ادات مفعولی «مر» بر سر مفعول صریح. مثل:
- که هستی مر مردم را م / ۱۶ / ۴
- زاغ حالست مر سیاهی را م / ۲۳ / ۳
- تنها مر یک کلی را بود م / ۲۴ / ۶
- اگر مر فلان را تب دارد رگ وی تیز بود م / ۸۰ / ۵

یکی مر دیگر را نقیض بوند م / ۵۳ / ۸

مولوی گوید:

گفت او این را اگر سققی بدی پهلوی من مر ترا مسکن شدی

رودکی می گوید:

پسند باشد مر خواجه را پس از ده سال که باز گردد پیر و پیاده و درویش

بوشکور گوید:

همی دربدر خشک نان باز جست مر او را همین پیشه بود از نخست

مر او را خرد نی و تیمار نی به شوخیش اندر جهان یار نی

التفهیم لاوائل صناعه التنجیم:

و بریدن او مر او را به زاویه های قائم بود

* به کار بردن فعل مفرد برای کلمه «مردم». مثل:

گوئی مردم جنبنده است م / ۳۹ / ۶

هیچ مردم جاودانه نیست م / ۴۰ / ۷

خاقانی گوید:

مرا گوئی چرا بالا نیایی که از بالا رسد مردم به بالا

فردوسی گوید:

براین و بر آن روز هم بگذرد خردمند مردم چرا غم خورد

نیز رودکی دارد:

خدای عرش جهان را چنین نهاد نهاد که گاه مردم از او شاد و گه بود ناشاد

بیهقی گوید:

مردم بشتاب در کارها افتاد و هر کس جای خویش راست می کرد.

* جمع بستن کلمات عربی با علامت جمع فارسی. مثل:

اندر علمها بکار نیاید م / ۴۳ / ۵

ناصرخسرو گوید:

فراز آرند از هر سو بسی مرغان گوناگون پدید آرند هر فوجی بلونی دیگر الحانها

منوچهری گوید:

بیابان درنورد و کوه بگزار منازلها بکوب و راه بگسل

کمال الدین اسمعیل می گوید:

بدان تا دو سه خرقة آرد بهم بسر می دویدی باطرفها

منابع

- الهیات دانشنامه علائی، ابوعلی سینا، تصحیح دکتر محمد معین، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۳۱
- تاریخ ادبیات در ایران، دکتر ذبیح الله صفا، انتشارات فردوس، چاپ شانزدهم، تهران ۱۳۸۰.
- تاریخ بیهقی، ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی، به کوشش دکتر خلیل خطیب رهبر، انتشارات مهتاب، چاپ پنجم، تهران ۱۳۷۵.
- تاریخ جهانگشای جوینی، محمد جوینی، تصحیح علامه محمد قزوینی، دنیای کتاب، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۸.
- دانشنامه علائی، ابوعلی سینا، تصحیح احمد خراسانی، کتابخانه فارابی، تهران ۱۳۶۰.
- رساله منطق دانشنامه علائی، ابوعلی سینا، تصحیح دکتر محمد معین و سید محمد مشکوه، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۳۱.
- دیوان اشعار ناصر خسرو قبادیانی، تصحیح دکتر مهدی محقق و مجتبی مینوی، دانشگاه تهران، ۱۳۵۳.
- سبک شناسی یا تاریخ تطور نثر فارسی، محمدتقی ملک الشعرا، بهار، چاپ اول، انتشارات زوار، تهران ۱۳۸۱.
- لغت نامه دهخدا، علی اکبر دهخدا، دانشگاه تهران، چاپ دوم، تهران ۱۳۷۷.
- التفهیم لاولئل صناعه التنجیم، ابوریحان محمدبن احمد بیرونی خوارزمی، تصحیح استاد جلال الدین همایی، انتشارات انجمن آثار ملی، چاپخانه بهمن، تهران ۱۳۵۳.